

تحلیل سنت‌های قرآنی در قیام عاشورا و تأثیر آن در جهان اسلام



چهل و هفتمین نشست از نشست‌های علمی پژوهشگاه مطالعات تقریبی با حضور و ارائه حجت‌الاسلام والمسلمین رحیم ابوالحسینی با موضوع «تحلیل سنت‌های قرآنی در قیام عاشورا و تأثیر آن در جهان اسلام» در دوشنبه ۲۸ شهریورماه ۱۴۰۱ با حضور پژوهشگران ارجمند پژوهشگاه مطالعات تقریبی به‌صورت حضوری و نیز با حضور مجازی فعالین و علاقه‌مندان بحث وحدت و تقریب برگزار گردید. حجت‌الاسلام و المسلمین دکتر محمدجواد یآوری به‌عنوان ناقد در این نشست علمی حضور داشتند.

ارائه‌دهنده محترم حجت‌الاسلام والمسلمین رحیم ابوالحسینی در مقدمه مباحث بیان نمودند که قیام امام حسین علیه‌السلام در نگاه شیعه، تکلیف الهی، لازم و واجب بوده و در نگاه تاریخی اهل سنت برخی نگاه خوبی به آن نداشته‌اند، مثلاً: ابوبکر ابن عربی، قیام امام حسین (ع) را حرکتی نامشروع در مقابل حاکمیتی مشروع و مخالف با سنت پیامبر (ص) دانسته است. ابن تیمیه هم اگرچه به شهادت مظلومانه امام اقرار کرده؛ ولی کار امام را فاقد مصلحت دنیوی و اخروی شمرده و قیام عاشورا را عامل ایجاد فتنه‌های زیادی در امت اسلام و خلاف سیره پیامبر اسلام (ص) برشمرده است.

البته در صدسال اخیر و به خصوص پس از دوران سید جمال‌الدین اسدآبادی، نگاه نویسندگان اهل سنت به واقعه عاشورا تغییر کرده و بسیاری از نویسندگان اهل سنت حرکت امام حسین را تأیید می‌کنند.

استاد ابوالحسینی در قسمت دیگری از ارائه خود دیدگاهها موجود در باره فلسفه قیام امام حسین (ع) را این گونه توضیح دادند:

نظریه «تشکیل حکومت» که نظر شیخ مفید، و شاگردش سید مرتضی علم‌الهدی است؛ نظریه «شهادت طلبی» زیرا شهادت فوز الهی است و اقدام به آن، عبادت به شمار می‌آید. این دیدگاه ابن‌نما حلی و شاگردش سید بن طاووس است؛ نظریه «اجابت دعوت کوفیان» امام (ع) چندین بار از سوی کوفیان دعوت شده بود، این بار که مصادف با مرگ معاویه است احساس تکلیف کرد و بدینوسیله دعوت آنان را اجابت نمود؛ اما برخی معتقدند دعوت کوفیان علت قیام نبوده است، بلکه خروج امام (ع) از مدینه سبب بیداری و دعوت کوفیان شده است که هرچند به عنوان یک نظریه الحاقی و نامستقل مطرح است، ولی زیاد از آن بحث میشود. فاضل استرآبادی این قول را نقل کرده است. نظریه اصلاح و «امر به معروف و نهی از منکر»: یکی از مسئولیتهای مهم اجتماعی امامان معصوم (ع) اقامه عدل و قسط است نیز که یکی از دیدگاههای پرتطرف دار در موضوع قیام امام حسین (ع) است؛ لذا به اعتقاد برخی از متفکران معاصر عنصر امر به معروف و نهی از منکر در کنار «دعوت مردم کوفه»، اصلیتین عامل در برپایی نهضت کربلا بوده است تعبیر اما که فرمود: إنما خرجت لطلب الإصلاح ... موبد این نظریه است شهید مطهری هم این نظر را ترجیح داده است. نظریه «عمل به دستور غیبی»: به اعتقاد برخی، جریان عاشورا تکلیف و ویژهای بود که تنها امام (ع) مکلف به انجام آن بوده است و سخن امام (ع) که فرمود: «چقدر هوای بازگشت به اسلافم را دارم همچون اشتیاق یعقوب به یوسف و برای من قتلگاهی مقرر شده که دیدارش میکنم» گواه آن است که امام (ع) دستور خاص از سوی خداوند داشته است. گواه دیگر، روایات فراوانی است که از ابتدای خلقت، اشاره به مقتل امام (ع) نموده‌اند و پیامبران پیشین را از آن آگاه ساخته‌اند. نظریه مذکور از سخنان برخی فقهای معاصر مثل آیت‌الله مافی گلپایگانی است.

ارائه‌کننده محترم ابراز نمود که اینها دیدگاههایی است که در باره قیام امام حسین (ع) وجود دارد، اما حقیقت آن است که هیچ کدام از عوامل یادشده را نمیتوان عنصر مستقلی برای حرکت امام (ع) به شمار آورد. در ادامه فرضیه مطلوب در قیام عاشورا مورد بررسی قرار میگیرد.

ایشان در تمهید قسمت بعدی بیان خود تذکر دادند که در فرهنگ قرآن سه نوع سنت را میتوان استنباط کرد:

سنت فرصت عدل (ولایتی که خداوند در اختیار اولیای خدا قرار میدهد) سنت تداوم عدل (تحقق عدالت و استمرار آن) سنت براندازی (هلاکت در اثر بی‌عدالتی)

«فرصت عدل»، سنتی دائمی مبنی بر این که حجت الهی همواره در زمین و میان آدمیان هست تا انسانها برای راهنمایی و هدایت خود از وی استفاده کنند

«سنت تداوم عدل» منظور اینکه جامعه هدایت شده مهیای استمرار عدالت و سعادت باشد

هرگاه در یک جامعه «سنت تداوم عدالت» از دست برود، نوبت به «سنت براندازی» میرسد که در این صورت، نفرین پیامبران در حق آن جامعه، مأذون و مستجاب بوده، و آن جامعه محکوم به فنا و نابودی خواهد بود، البته جامعه نبوی از این سنت استثنا شده است، شواهد: «و ما کان الا لیعذبهم و أنت فیهم» (انفال، ۳۳)

با روی کار آمدن یزید امام حسین (ع) با حکومتی در جامعه روبرو است که مستحق براندازی است؛ اما مجاز به نفرین امت مرحومه نیست. اینجا است که باید دید امام حسین (ع) چه راهی را در پیش گرفته و مبنای قیام او چه بوده است؟

ایشان ادامه دادند که با توجه به سه سنت مستخرج از قرآن می‌گوییم نهضت کربلا، بر پایه بازگرداندن عدالت به جامعه و حفظ جایگاه امامت و ولایت بوده است، البته اثبات اینکه قیام عاشورا بر پایه سنت براندازی است نیازمند به چند مقدمه به هم پیوسته است:

مقدمه اول: استحقاق عذاب برای جامعه ستمکار

سنت خداوند این است که اگر جامعهای استعداد عدالت را از دست بدهد و ظلم و ستم آن را فراگیرد، «سنت براندازی» در حق او اجرا میشود:

«و کم قصمنا من قرية کانت ظالمة و أنشأنا بعدها قوما آخرین» (انبیاء، ۱۱) «و این کادوا

ليستفزونك من الأرض ليخرجوك منها و إذاً لا يلبثون خلافاً إلا قليلاً، سنة من قد أرسلنا قبلك من رسلنا ولا تجد لسنننا تحويلاً» (اسراء، ٧٦ و ٧٧) «ألم نهلك الاولين، ثم نتبعهم الآخرين، كذلك نفعل بالمجرمين» (مرسلات، ١٦، ١٧ و ١٨)

سنت خداوند در باره گذشتگان همین است و تبدیل و تحولی ندارد: «سنة ا[ل] التي قد خلت من قبل و لن تجد لسنة ا[ل] تبديلاً» (فتح، ٢٣)؛ «سنة ا[ل] في الذين خلوا من قبل و لن تجد لسنة ا[ل] تبديلاً» (احزاب، ٦٢)

مقدمه دوم: مأذون و مستجاب بودن نفرین پیامبران

شواهدی از آیات قرآن و روایات:

«وقال نوح رب لا تذر على الارض من الكافرين دياراً» (نوح (٧١)، ٢٦).

«قال قد اجيب دعوتكما فاستقيما و لا تتَّبِعانَّ سبيل الذين لا يعلمون، و جاوزنا بنى اسرائيل البحر فأتبعهم فرعون و جنوده بغياً و عدواً حتى إذا أدركه الغرق» (يونس (، ٨٩ و ٩٠)

-درباره پیامبران دیگر نیز پس از تقاضای عذاب از سوی آنان، خداوند دعایشان را مستجاب نمود و امت های گذشته را گرفتار عذاب کرد، مگر حضرت یونس که دعای او با اندکی تأخیر مستجاب شد.

مقدمه سوم: استثنا شدن امت پیامبر از نفرین

قرآن در استثنای مذکور صراحت دارد «وما كان ا[ل] ليعذبهم و أنت فيهم و ما كان ا[ل] معذبهم و هم يستغفرون» (انفال، ٣٣) شأن نزول آیه اگرچه در باره ابوجهل، یا حارث بن عمرو الفهري است که از رسول خدا تقاضای نزول عذاب کرده اند، ولی هیچگاه شأن نزولها دلالت آیه را محدود به واقعه خاصی نمیکنند؛ از این رو در حدیثی (به طور عام و نسبت به همه مسلمانان) از رسول خدا (ص) نقل شده است که فرمود: «مقام من در میان شما و مفارقت من از میان شما، هر دو موجب خیروبرکت است؛ جابر بن عبد الله انصاری عرض کرد: یا رسول الله (ص) اما برکت مقام شما تا وقتی که در میان ما هستی روشن است، لکن مفارقت شما از ما چگونه خیروبرکت دارد؟ رسول خدا (ص) فرمود: اما برکت مقام من در میان شما به دلیل این آیه است که فرمود: «وما كان ا[ل] ليعذبهم و أنت فيهم»، و اما مفارقت من با شما برکتش به

این است که اعمال شما روزهای دوشنبه و پنجشنبه بر من عرضه میشود و من نسبت به اعمال نیک شما خدا را سپاس میگویم و نسبت به اعمال بد شما از خداوند طلب مغفرت میکنم».

مقدمه چهارم: همانندی شئون امام با پیامبر

امام معصوم (ع) دارای همه شئون پیامبر (ص) است در حدیثی از امام باقر (ع) سؤال شده که به چه سبب به وجود پیامبر (ص) و امام (ع) نیاز داریم؟ فرمود: برای بقاء عالم و استواری آن، زیرا اگر پیامبر یا امام بر روی زمین باشد خداوند عذاب را از اهل آن دور می‌کند؛ چون خداوند فرمود: وما كان ليعذبهم وأنت فيهم، و پیامبر فرمود: ستارگان برای اهل آسمان پناه هستند و اهل بیت من برای اهل زمین پناه هستند، پس جامعهای که امام (ع) در آن زندگی میکند همان جامعه نبوی است و در بحثهای گذشته به این نتیجه رسیدیم که از ویژگیهای جامعه نبوی آن است که نفرین پیامبر یا امام برای آن جامعه، مأذون نیست، از این رو امام حسین (ع) با همین مبنا، نفرین خود را برای جامعه آن روز که استعداد تحقق عدالت و هدایت را از دست داده بودند، نثار نکرد؛ بلکه راه دیگری پیش گرفت، اما راه دیگر چه بود؟ در ادامه به بررسی این موضوع میپردازیم.

به اعتقاد ارائه‌دهنده مهمترین عنصر انحراف که موجب قیام گشت، کنارگذاشتن اهل بیت (ع) و «انزوای مقام ولایت کبری» بوده است که به شدت با عدالت فاصله دارد. زیرا عدالت اصیل همان مقام ولایت است که پیوند اصلی مبدأ ربوبیت با عالم هستی است و اسلام بدون ولایت معنا ندارد. از این رو در حدیث امام باقر (ع) مهمترین رکن از ارکان پنج‌گانه اسلام، ولایت معرفی شده است.

استاد ابوالحسنی ادامه داد که اکنون ادعای ما آن است که در زمان امام حسین (ع) «ولایت اهل بیت» از حکومت اسلامی رخت بر بست و جامعه به بن‌بستی رسید که جایگاه ولایت و امامت، به کلی از دست رفت و این، همان خطر بزرگی بود که حسین (ع) گرفتار آن گشته بود.

ایشان دلایل انحراف جامعه نبوی توسط بنیامیه را این‌گونه برشمرد:

ابوسفیان انکار صریح بهشت و دوزخ کرد، و با اینکه پیامبر اکرم (ص) درباره معاویه فرمود: هرگاه معاویه پسر ابوسفیان را بر روی منبر خلافت دیدید گردن او را بزنید. وقتی معاویه حکومت تمام ممالک اسلامی را به دست گرفت، بنی‌امیه را شجره طیبه رسولا معرفی کرد، و توسط کسانی چون عمرو عاص، مغیره بن شعبه و عروة بن زبیر، به فضیلتسازی درباره

خود پرداخت، و به کارگزارانش دستور لعن علی بر منابر را داد و بدعتها، شکنجهها، نقض پیمانها، و کشتارها را گسترش داد.

با اذعان به بیکفایتی وی اصرار بر جانشینی یزید کرد و هنگامی که یزید به خلافت رسید احکام اسلام و سنت پیامبر (ص) به کلی از بین رفت و یزید نیز با تمثیل به شعر ابن زبیری صریحاً رسالت پیامبر را انکار کرد. اینجا بود که وقتی از حسین (ع) میخواستند که با کسی چون یزید بیعت کند، میفرماید: «إنا و إنا إلیه راجعون وعلی الاسلام إذ قد بلیت الامة براع مثل یزید». اما دردناکتر از همه نخبگان و دوستانِ بیبصیرتی بودند که توان درک «مقام ولایت» و فهم ماهیت این قیام را نداشتند مثل محمدحنفیه برادر امام حسین و ابوسعید خدری، ابوالواقد لیثی، سعید بن مسیب، عبداً بن عمر، عبداً بن جعفر، عبداً بن عباس، و عبداً بن مطیع و جابر بن عبداً انصاری از همراهی با حسین عاجز ماندند.

بدیهی است در فرصت کوتاه، ترسیم بیهودالیهها از سوی بنیامیه و تبیین انحرافات خواص جامعه، بهطور کامل میسر نیست، اما آنچه تا کنون گزارش کردیم، حکایت از انحراف شدید مردم و دورافتادن آنان از مقام ولایت و امامت دارد. یعنی انحراف از سنت اصیل پیامبر (ص) و گسترش ظلم چنان به اوج خود رسید که هیچ روزنهای برای هدایتِ جامعه آنروز باقی نماند، و لاجرم امت پیامبر با تفکرات اموی و بی بصیرتی نخبگان، بسیار از اهل بیت (ع) دور افتاد و زمینه هدایت آنها از بین رفت. اکنون حسین (ع) تکلیف هدایت چنین جامعه‌ای را بر عهده دارد و باید حرکتی تکان‌دهنده و ماندگار انجام دهد تا مسیر انحراف، به سوی ولایت و عدالت باز گردد.

بنا به نظر ارائه‌کننده محترم امام حسین علیه السلام در این شرایط دو راه پیشروی خود داشت:

یا باید برای هلاک چنین جامعه‌ای نفرین کند و سنت براندازی را در حق آنان اجرا نماید، آنطور که سنت الهی در باره امتهای پیشین رقم خورده است و خداوند پس از هلاکت آنها جامعه‌ای نو و تازه پدید آورده بود: «وكم قصمنا من قرية كانت ظالمة وأنشأنا بعدها قوماً آخرين» (انبیاء، ۱۱)؛ لکن امام نفرین نکرد؛ چون امت پیامبر نسبت به امتهای پیشین از این قاعده استثنا شده بود؛ چنان‌که قبلاً دلیل این استثنا در مقدمه سوم یادآور شده‌ایم.

و یا باید راهی دیگر پیش گیرد تا جامعه نجات پیدا کند. اما آن راه دیگر چه بوده است؟ پاسخ این است که آن راه دیگر هر چه میتواند باشد، زیرا مقصد نهایی امام (ع) بازگردان جامعه به سنت اصیل پیامبر و گشودن پنجره عدالت و «فهم جایگاه امامت» است، از این رو هدف مذکور به عنوان مبنای قیام

امام (ع)، میتوانست با عناصری نظیر «تشکیل حکومت»، «شهادت طلبی»، «امربه معروف و نهی از منکر» یا «اجبار بر بیعت» و یا هر عنصر دیگری مطابقت پیدا کند.

ایشان در مقام گواهی گرفتن سخنان امام (ع) در تبیین هدف اصلی قیام ادامه داد که:

امام (ع) در ملاقات با افراد مختلف، پاسخهای گوناگون داده مثلاً در ملاقات با ام سلمه فرمود: جدم را در خواب دیدم که «إن شاء الله یراک قتیلاً» و در نامه اش به محمد حنفیه امربه معروف را مطرح ساخت؛ و در پاسخ به عبدا بن مطیع، و ابن عباس، استخاره را بهانه کرد و به عبدا بن عمر گفت: «من با یزید بیعت کنم و در صلح او داخل شوم؟ درحالی که رسول خدا در باره او و پدرش چیزهایی گفت».

پاسخهای مختلف و سخنان متنوع امام (ع) حاکی از آن است که ریشه قیام در جای دیگری نهفته است علت اصلی قیام، چیز دیگری بوده است و متأسفانه بسیاری از نزدیکان و دوستان امام، چون طرفیت فهم آن را نداشتند، پاسخهای مختلفی از آن حضرت دریافت میکردند. همین امر موجب گشت تا علت اصلی قیام همچنان مخفی بماند، و از همین رو سخنان آن حضرت گاه بر نظریه «تشکیل حکومت» سازگار است، و گاه بر عنصر «امربه معروف و نهی از منکر» مطابقت دارد، و زمانی بر «شهادت طلبی» و یا «دستور غیبی»، و یا بر «بیعت اجباری» انطباق پیدا میکند؛

در واقع امام حسین (ع) برای احیای عدالت از دست رفته و نزدیک ساختن جامعه با «مقام ولایت» و «جایگاه امامت» قیام کرد، زیرا این مفهوم در جامعه آن روز به شدت فراموش شده بود. درحالی که در صدر اسلام و پس از رحلت پیامبر (ص)، درک مفهوم ولایت و حاکمیت اهل بیت (ع) هنوز از بین نرفته بود و به همین دلیل علی (ع) با خلفا بیعت نمود و آنان را در امور حکومتی کمک میکرد، و خود به عنوان خلیفه چهارم زمام حکومت را به دست گرفت و پس از او، امام حسن (ع) خلیفه مسلمین گشت. اما پس از این دوران، حاکمیت مسلمین با شیب تندی از جایگاه اصلیش فاصله گرفت و بدون توجه به معیارهای امامت، به بنیامیه و آن هم شخصی مثل یزید منتقل گشت. آنگاه در چنین شرایطی از امام خواسته میشود که با یزید بیعت کند و حکومت او را به رسمیت بشناسد! طبعاً امام تن به این ذلت نداد و تلاش کرد جایگاه خودش را به عنوان ولی و امام مسلمین، به مردم تفهیم کند؛ لذا به معاویه مینویسد: «من در پیشگاه خداوند عذری ندارم که به جهاد با تو برخیزم، و فتنهای عظیمتر از ولایت و حاکمیت تو بر این امت سراغ ندارم». در نگاه امام (ع) ولایت معاویه بر امت اسلامی معیارهای لازم را نداشت و موجب از بین رفتن سنت پیامبر گشت به ویژه اینکه کسی بعد از او همچون یزید ولایت امت را در دست گرفته بود.

در ادامه ناقد محترم جناب حجت الاسلام والمسلمین دکتر جواد یآوری در مقام نقد مباحث ارائه شده، بیان نمودند که فکر خلاق در موضوع یابی و نوشتن مقاله وجود دارد و این وجه قوت کار است به خلاف بسیاری مقالات که خالی از نظریه است؛ اما رویه این مقاله تلاش برای ارائه نظریه و استدلال به آیات و روایات است که از محاسن متن است.

اما هم در ویراستاری و هم در روش و هم ساختار و هم در محتوا اموری باید مورد دقت بیشتر قرار گیرد:

چکیده باید با ادبیات دیگری نگارش یابد، سابقه و پیشینه تحقیق آورده نشده که باید جبران شود و نتیجه هم در آخر ذکر شود.

کلمه سنت باید واکاوی لغوی و اصطلاحی می‌شد و وجه تمایز سیره و سنت هم باید مورد مذاقه قرار می‌گرفت.

در مورد محتوا هم سه سنت قرآنی که مطرح شد، کافی نیست و همه سنت‌های قرآنی مربوط به بحث باید مطرح می‌شد، علاوه بر اینکه دو سنت اولی ذکر شده در واقع یک سنت است.

اسم‌گذاری جدید با اینکه امر مطلوبی است؛ اما این امر بادقت و تعمق انجام نشده است و اینکه بگوییم سنت براندازی است خیلی قابل دفاع نیست؛ بلکه شاید سنت استیصال بهتر است یا سنت بقا و ماندگاری و پیروزی نهایی حق بهتر است.